گفت‌وگوی «جوان» با پدر پاسدار شهید مدافع حرم حیدر جلیلوند

پیش از شهادت در محل دفنش عکس یادگاری انداخته بود

■ شکوفه زمانی

حیدر جلیلوند متولد البرز است و پدر شهید از خاطرات رزمنده پاسداری برایمان روایت می‌کند که با لب تشنه در سالروز شهادت مولای متقیان به دیدار معبود شتافت. حیدر آذرماه ۱۳۶۵ متولد و ۲۱ ماه رمضان سال ۹۶ شهید شد. محمد جلیلوند پدر شهید، بازنشسته نیروهای مسلح است که چهار فرزند دارد و حیدر سومین فرزندش بود. پدر در گفت‌وگو با ما حرف جالبی زد با این مضمون که پسرم حیدر قبلاً جای دفنش را با دوستان خودش عکس گرفته بود.

حیدر آقا چطور بچه‌ای برایتان بود؟

از دید یک پدر همه فرزندان برایش یکسان هستند و نمی‌تواند بین آنها اختلاف بگذارد. حیدر و سجاد دو پسر آخر خانواده بودند که با یکدیگر ۱۴ سال اختلاف سنی داشتند. حیدر از همان بچگی شیطنت‌هایش با دو برادر بزرگ‌ترش فرق داشت. هر موقع در خانه نبود، واقعاً خانه سوت و کور می‌شد. پسرم از زمان دبستان در کارهای مذهبی و کلاس حفظ قرآن شرکت داشت و در گروه‌های تواشیح و حوزه بسیج هم بسیار فعالیت می‌کرد. کمی بعد به رشته ورزشی کشتی روی آورد و توانست عناوین خوبی در استان البرز کسب کند.

اتفاقاً سؤال در مورد فعالیت‌های ورزشی شهید را مد نظر داشتیم، گویا ایشان دارای مدارک قهرمانی متعددی بودند؟

بله، از رشته کشتی گرفته تا رشته جودو را گذرانده بود. در همان دوران بچگی و نوجوانی توانست حکم قهرمانی بگیرد تا اینکه در بزرگسالی هم در مسابقات فرهنگی- ورزشی- رزمی پدافند هوایی نیروی هوا فضای سپاه شرکت کرد و در رشته شنا صاحب عنوان شد. کلاً جوان اهل ورزش و توانمندی بود.

خود شما در جبهه‌های دفاع مقدس حضور داشتید؟

زمانی که حیدر متولد شد من در مناطق جنگی بودم. آن زمان مثل الان موبایل و تلفنی در دسترس نبود که متولد شدن نوزاد را به من اطلاع بدهند. بعد از سه ماه که از منطقه به مرخصی برگشتم و در خانه را زدم، بچه‌ها آمدند جلوی در و از من مژدگانی می‌خواستند که خدا بهت پسر داده! من همان لحظه اسم حیدر را برایش انتخاب کردم.

خود شهید شغل پاسداری را انتخاب کرد؟

در سال ۸۳ حیدر به خدمت سربازی معرفی شد و آموزشش را در اردکان یزد گذراند. با توجه به شرایطی که داشت، دوره سربازی را به عنوان مسئول باشگاه امام رضا(ع) داخل شهرک سازمانی هوا و فضا گذراند. از همان طریق جذب سپاه و در سال ۸۶ در بخش هوا فضای سپاه مشغول به کار شد. کارش هم طوری بود که باید مرتب به مأموریت می‌رفت. با آنکه دو دختر کوچک به نام ثنا و حنانه داشت و ما هم می‌خواستیم کمتر مأموریت برود، از فرط علاقه‌ای که به شغلش داشت قبول نمی‌کرد. از طرفی هم از روزی که حیدر وارد سازمان هوا فضا شد، حساسیت شغلی‌اش ایجاب می‌کرد که دائم در مأموریت باشد. البته امثال حیدر سریع راه خود را پیدا می‌کنند. این پسر طوری بود که دوستانش خیلی به او ارادت داشتند. آنقدر که در شهادتش از جیب خودشان برای او مراسم می‌گرفتند. دوستانش می‌گفتند باید سالیان سال بگذرد تا دوباره کسی مثل حیدر جایگزین پیدا کند.

با وجود شغل نظامی‌شان احتمال شهادتش را می‌دادید؟

ما بعد از شهادتش یک برگه را در وسایل شخصی شهید پیدا کردیم که رویش نوشته بود: خداوندا، به آبروی حضرت زهرا(س) مرگ من را شهادت در راه خودت قرار بده تا توسط دشمنان دین مبین اسلام و در راه پاسداری از حریم سبز ولایت به شهادت برسم. وقتی که می‌بینم حیدر چنین افکاری داشت و برای شهادتش، حضرت زهرا(س) را قسم می‌داد من دیگر چه حرفی برای گفتن دارم. برادر کوچک حیدر که ۱۴ سال با او اختلاف سنی دارد، خواب دیده بود که شهیدی آوردند و چند خانم بالای سر او دارند گریه می‌کنند و وقتی بالای سر شهید می‌رود، می‌بیند داداش حیدر است. حتی به خودم بارها و بارها الهام شده بود که حیدرم شهید می‌شود و من دختر کوچک سه ماهه او را در آغوش می‌گیرم و در همین حین روضه حضرت رقیه(س) در بین جمعیت خوانده می‌شود.

شهید از چه زمانی به جبهه مقاومت اسلامی اعزام شد؟

بار اول در سال ۹۴ به سوریه اعزام شد. به عنوان مدافع حرم اعزام شده بودند و به من گفت لبنان هستم. حتی یک عکس هم برای من فرستاده بود که در کشور لبنان است. هنوز مکالمات و عکسش را در گوشی‌ام به یادگار دارم. وقتی که به ایران برگشت، متوجه شدیم ایشان اصلاً لبنان نبوده است. به خاطر اینکه ما نگرانش نشویم چیزی از مکان‌های اعزامش به ما نمی‌گفت و به ما می‌گفت من در لبنان به عنوان مربی آموزش می‌دهم. بعد از آن پی درپی به عراق و سوریه می‌رفت. من خیلی نگرانش می‌شدم. اما به خاطر اینکه بچه‌ام در شهر غربت ناراحت نباشد در تماس‌هایش با هم خیلی شوخی می‌کردیم.

آخرین تماسی که با هم داشتید چه گفت‌وگویی بین پدر و پسر رد و بدل شد؟

هر ساله در ماه مبارک رمضان ختم دوره‌ای قرآن بین فامیل‌ها داریم. پانزدهم ماه مبارک رمضان هم ختم قرآن در خانه ما برگزار شد و همسایه‌ای داشتیم که خیلی به حیدر ما علاقه داشت. همسایه‌مان آن شب در مراسم قرآن‌خوانی خانه ما حضور داشت و شاکی بود که من خیلی وقته حیدر را ندیده‌ام. اتفاقاً حیدر در آن لحظه تماس گرفت و با هم صحبت کردند و حتی حیدر آن شب با کل فامیل تلفنی صحبت کرد. گویی می‌دانست که این آخرین مکالمه‌اش با فامیل و دوستان است. فردای همان روز به شهادت رسید.

از آخرین اعزامش به جبهه مقاومت چه خاطره‌ای دارید؟

ما هر سال جشن نیمه شعبان در خانواده برگزار می‌کنیم که دو روز بعد از نیمه شعبان آخرین اعزام حیدر به سوریه انجام شد. همیشه که اعزام می‌شد، بچه‌هایش را می‌برد خانه پدر خانمش می‌گذاشت. ولی در اعزام سری آخر بچه‌هایش را آورد خانه ما و گفت پدر اینها را به شما می‌سپارم. من برگشتم به او گفتم من نوکر خودت و بچه‌هایت هستم.

نحوه شهادتشان چطور بود؟

به نقل از فرماندهان و همرزمان شهید که در منطقه حضور داشتند، کار حیدر شناسایی مناطق جنگی بود و دادن گزارش منطقه و مقری که اینها مستقر بودند، دارای حساسیت خاصی بود. یک جاده‌ای هم بود که گویا نگهداری این جاده خیلی برای آنها مهم بود. حدود ساعت ۱۵:۳۰ روز یک‌شنبه ۲۱ خرداد ماه با توجه به شرایط خاص موجود در منطقه اثریا (بزرگراهی که حلب و حمار را به هم وصل می‌کند) پسرم حیدر به همراه یک نفر از همرزمانش به منظور شناسایی و کسب اطلاعات میدانی عازم خط مقدم می‌شوند. قسمتی از طول مسیر توسط موتور و مابقی را پیاده طی می‌کنند. پس از انجام عملیات شناسایی و حین بازگشت از مأموریت، با نیروهای داعش روبه‌رو می‌شوند و به دلیل سری بودن عملیات شناسایی، مجبور به عقب‌نشینی می‌شوند. در این لحظه شهید حیدر با بیسیم درخواست آتش سنگین توپخانه می‌کند. با انجام این کار تلفات زیادی از نیروهای دشمن گرفته می‌شود. حوالی ساعت ۱۹ و با قطع موقت آتش پشتیبانی، شهید حیدر و همراه ایشان سعی می‌کنند تا منطقه را ترک کنند. آنها می‌خواستند با موتور منطقه را ترک کنند که متأسفانه حیدر از ناحیه سر مورد اصابت گلوله مستقیم قرار می‌گیرد. این خبر توسط همراه شهید به نیروهای قرارگاه اطلاع داده می‌شود. سریعاً نیروهای عملیاتی برای کمک‌رسانی، راهی موقعیت می‌شوند. پیکر مطهر شهید بعد از ۱۲ ساعت به عقب بازگردانده می‌شود. بر اثر ریختن آتش خودی روی داعش، دشمن نتوانسته بود به پیکر حیدر دسترسی داشته باشد. پسرم در ایام ضربت خوردن حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) از ناحیه سر به شهادت رسید. حیدر در سن ۳۱ سالگی شهید شد و با لب تشنه در شهادت مولای متقیان به دیدار معبودش شتافت. وقتی خبر شهادتش آمد، من برای مأموریت کاری در شهرستان الیگودرز بودم. خبر شهادت را به برادر بزرگ حیدر می‌دهند. اول می‌گویند حیدر مجروح شده است. با شنیدن این خبر بچه‌ها سرگردان مانده بودند که چه‌کار کنند تا اینکه دایی بچه‌ها آمد دنبالم و با هم به تهران برگشتیم. در تهران دیگر مطمئن شدم که حیدرم شهید شده است. دو روز هم طول کشید تا جنازه‌اش از سوریه به ایران برگردد.

شنیده‌ایم که شهید در محل دفنش با دوستانش عکس یادگاری انداخته بود، ماجرا چیست؟

موقعی که حیدر در ایران بود هر پنج‌شنبه به گلزار شهدای ملارد می‌رفت. این قضیه از دوستان حیدر نقل شده است: فروردین ماه سال ۹۴ دو ماه قبل یکی از اعزام‌های حیدر و حدود هشت، نه ماه قبل از اینکه شهید هادی شریفی از دوستان حیدر اعزام بشود، یک روز دم غروب حیدر به دوستانش زنگ می‌زند که دلم گرفته و بیایید با هم به مزار شهدا برویم. وقتی به مزار شهدا می‌رسند، طبق سنتی که داشتند اول سر خاک پدر من که در جوار شهداست، می‌روند. بعد سر مزار دوستان شهیدشان که از شهدای اقتدار هستند می‌روند. یک مزار یادبود از شهید حسن طهرانی‌مقدم آنجا قرار داده‌اند. حیدر علاقه خاصی به شهید طهرانی‌مقدم داشت. سلامی گفته و فاتحه می‌خواند. دوستان حیدر می‌گویند کمی عقب‌تر آمدیم و دیدیم حیدر خیلی ساکت است. پرسیدیم: چی شده خیلی توی خودت هستی؟ حیدر سرش را بالا می‌آورد و می‌گوید: خوش به حال این شهدا که رفتند و ما هنوز داریم نفس می‌کشیم. بعد می‌گوید اگر من شهید شدم اینجا خاکم کنید. دوستان حیدر می‌گویند: ما ذخیره‌ایم برای جای دیگه. عجله نکن نوبت ما هم می‌شود و از اینجور حرفا. بعد با هم پا می‌شوند و جاهای خالی قبور شهدا را می‌شمرند و می‌گویند حیدر جان دیگر چیزی نمانده اینجا پر بشود. بیا جای خودمان را انتخاب کنیم. اگر من شهید شدم تو به خانواده‌ام بگو. اگر تو شهید شدی من می‌گویم. جاهایشان را انتخاب می‌کنند و بعد سر مزار شهدای گمنام می‌روند. مصطفی یکی از دوستان حیدر می‌گوید بچه‌ها همین جا بایستید و با گوشی خودش از بچه‌ها عکس می‌اندازد و می‌گوید عکس‌های خوبی گرفتیم. ان‌شاءالله که این عکس‌ها را برای شهادت استفاده کنیم. حیدر هم می‌خندد. حیدر بعد از شهادتش همانجایی دفن شد که مصطفی از آنها عکس انداخته بود.

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۱۶۳

نگاه

عاشقی که شبیه معشوق شد

■ علیرضا محمدی

این روزها تصویری در شبکه‌های مجازی دست به دست می‌شود که شباهت عجیبی به عصر عاشورا دارد. در این تصویر یک رزمنده مدافع حرم را می‌بینیم که توسط داعش اسیر شده و عجیب‌تر آنکه فرد پشت سری او شباهت خاصی به بازیگرهای نقش منفی فیلم‌های مذهبی- تاریخی دارد. در این تصویر به قدری از نمادهای شناخته شده در صنعت فیلمسازی می‌بینیم که برخی را به اشتباه انداخته بود «شاید صحنه‌سازی و فتوشاپ باشد».

همه چیز در این تصویر نمادین به نظر می‌رسد. یک رزمنده با صلابت با نگاه‌هایی پر غرور، اسیرکننده‌اش که خنجری به دست دارد و چشم‌هایش به شکل اغراق‌آمیزی بی‌روح و خشن به نظر می‌رسند. پشت تصویر نیز دود و گرد و خاک و حتی خیمه دیده می‌شود. همانند آنچه از عصر عاشورا شنیده‌ایم و به حتم همگی‌مان حداقل یکبار آن را در ذهن تجسم کرده‌ایم.

اما چیزی که تصویر را عجیب می‌کند، این است که تمامش واقعی است. نام و نشانی رزمنده و اسیرکننده‌هایش مشخص است. حتی منطقه وقوع حادثه، زمان و... همه مطابق با واقعیت‌های عینی هستند. حالا ما می‌دانیم نام رزمنده «محسن حججی» از رزمندگان لشکر زرهی ۸ نجف اشرف است. کسانی که او را اسیر کرده‌اند نیز گروهی موسوم به داعش هستند که چند سالی می‌شود جنایت‌هایی همتراز فیلم‌های خشن هالیوودی انجام می‌دهند. گاهی آتش می‌زنند. گاهی قربانی را در آب غرق می‌کنند، به صلیب می‌کشند و در آخر اینکه اشتیاق بی‌نظیری به سر بریدن دارند.

در واقع داعش چند سالی است زور می‌زند خودش را شبیه اصحاب شمر نشان بدهد. کسانی که در محشر عاشورا هر که را کشتند، سر بریدند. سرهای بریده را بر نیزه کردند. نیزه‌ها را کنار کجاوه‌ها گرداندند و خون به دل خانواده اسرا و اهل بیت کردند. گلوها و خنجرها، سرها و نیزه‌ها، مردها و نامردها، کودکان چشم به راه، خون‌هایی که به آسمان پاشیده شد و حتی یک قطره‌اش به زمین بازنگشت... همه‌شان در این داستان واقعی نمادهایی هستند در فرهنگ تشیع که آن را بکر و بی‌بدیل می‌سازد.

حالا برگردیم به داستان آقا محسن خودمان؛ یک جوان شیعی. از کشوری که ام‌القرای شیعیان جهان است. از کشوری که سردمدار حمایت از مستضعفان جهان است. به حتم این رزمنده بارها پای روضه‌هایی نشسته که از داستان عجیب اما واقعی کربلا ذکر می‌کردند. از همان سرها و نیزه‌ها... حالا دست روزگار این جوان را در یک ماجرای قریب در یک فریم عکس جا داده است. همه عناصر کربلا را در همین صحنه جمع کرده و به اصطلاح خودمان ترکانده است!

اینکه عکس واقعی است و دستی در کار نیست را همه‌مان خوب می‌دانیم. تصویر سر بریده آقا محسن پخش شده است و کسی را برای فیلم بازی کردن سر نمی‌برند. همه چیز واقعی است. اما باید دستی در کار باشد. باید کسی اینطور هنرمندانه صحنه‌آرایی کرده باشد. منظور داعشی‌هایی نیستند که در عین صعوبت و قساوت از هنر تبلیغات به خوبی بهره دارند و به صورت حرفه‌ای از جنایاتشان فیلمبرداری و تصویربرداری می‌کنند. اگر دست آنها در تصویربرداری از زاویه نور مناسب و این چیزها در کار باشد، چه کسی تمامی نمادهای روز عاشورا را در این صحنه جمع کرده است؟ داعشی که مرض ندارد نقطه قدرت تشیع را یادآوری کند. آنها فقط می‌خواستند قدرت خودشان را به رخ بکشانند که آقا محسن با غرور و صلابتش آن را هم خنثی کرد.

پاسخ این سؤال شاید در همان روضه‌هایی باشد که آقا محسن خالصانه در آن شرکت می‌کرد و در هنرنمایی تاریخ که علاقه وافری به تکرار شدن دارد. در واقع جمله «جاذبه عشق عاشق را شبیه معشوق می‌کند» به وضوح خودش را نشان داده است. محسن عاشق حسین زهرا بود و همین عشق شهادتش را شبیه‌ترین شهادت‌ها به او کرد. تصویر شهید حججی باید همینطور گرفته و پخش می‌شد تا صف حق و ناحق را به عینه ببینیم. ببینیم که جمله کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا در همیشه تاریخ جاری است و هم اکنون که سر جایمان راحت نشسته‌ایم و این مقاله را می‌خوانیم، عاشورا چند کیلومتر آن طرف‌تر از ما هر روز و هر ساعت در جبهه دفاع از حرم رخ می‌دهد.

آقا محسن یک نمونه واضح از حقیقت رزمندگان مدافع حرم را به نمایش گذاشته است. او از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است که خیلی‌ها سعی در تخریب چهره‌اش دارند. حالا این عضو سپاه نمادی از لشکر عاشورائیان می‌شود. نمادی در برابر یزیدهای زمان که اگر رخصت پیدا می‌کردند مثل واقعه تروریستی مجلس، همه جای کشورمان را تبدیل به کربلا می‌کردند.

آقا محسن در این عکس نقشی نداشت جز صلابت نگاهش و شجاعتی که انگار در صورتش حک شده است. این عکس باید اینطور گرفته می‌شد تا یادمان باشد قرار نیست هیچ کدام از ما به عاشورای ۶۱ هجری برگردیم. عاشورای ما شاید همین الان و در همین لحظه رخ می‌دهد.

جدول

از راست به چپ

■ ۱ـ محل احرام بستن- حساب زمانی که بر اساس حرکت زمین به دور خورشید است ■ ۲ـ شاهراه- حس بویایی ■ ۳ـ از ماه‌های سال- غذای ایرانی- چهل و چهارمین سوره قرآن- اجاق کیک‌پزی ■ ۴ـ دستور و حکم- درمان درد- تازه و آبدار- ذوق و خوشحالی ■ ۵ـ مخفف گاه- مترسک- پرنده کوچک حلال گوشت ■ ۶ـ گوشه و زاویه- جلال و بزرگواری- حیا و آزرم ■ ۷ـ محل فروش ابزار آلات کهنه و دست دوم- خالص- بز نر ■ ۸ـ تیره- امام دوم شیعیان- یک بخش از دو بخش ■ ۹ـ خاندان- سلاح کاشتنی- کناره گیری از شغل ■ ۱۰ـ نجیب و جوانمرد- عامل تولیدمثل قارچ‌ها- موی گردن اسب ■ ۱۱ـ نکویی و بخشش- از شهرهای آمریکا در کنار رود میسی سیپی- چله کمان ■ ۱۲ـ درس خوانده- رود آرام- ابزار آلات- از مزه‌ها ■ ۱۳ـ ناراست- خردکن قدیمی- هوایی که قابلیت بارندگی دارد- تکرارش پدر است ■ ۱۴ـ آب بی حرکت- عمل حاکم ■ ۱۵ـ دانش استفاده از پرتوهایی خاص در امور پزشکی و درمان بیماری‌ها- خواهر و برادری که از یک پدر یا مادر نباشند

از بالا به پایین

■ ۱ـ جزیره بزرگی در اقیانوس هند به مرکزیت تاناناریو- پی در پی ■ ۲ـ دختر بی پدر- الگو ونمونه- کجی پا ■ ۳ـ پرنده پرمعروف- شکستن و کم نمودن- خشنودی- دست ■ ۴ـ جیوه- مدح و ستایش- دارایی و ثروت ■ ۵ـ فرمانبردار- روزنامه‌ها- آنچه پزشک تجویز می‌کند ■ ۶ـ زاری و ناراحتی- کشور صنعا- روش و طریق ■ ۷ـ تعیین نمره سوالات امتحانی- قصد و اراده- نیکوی شاعرانه ■ ۸ـ مادر- از صنایع دستی که در آن از نخ‌های پشمی استفاده می‌شود و تقریباً در همه مناطق ایران رواج دارد- قلعه و حصار ■ ۹ـ پرورش یافتن- آب بند- جذاب و فریبنده ■ ۱۰ـ سلول- زن- شناور ■ ۱۱ـ می فروش- عمل اتفاقی- کتاب دین اسلام ■ ۱۲ـ فلز سنگین- نشان پادشاهی- واحد اندازه‌گیری ■ ۱۳ـ زلف و گیسو- تسهیلات بانکی- قطعه‌ای آهنی زیر پای اسب- جفت پت ■ ۱۴ـ سپیده دم- ساک مدرسه!- نیزه کوچک ■ ۱۵ـ از واحدهای طول- از شاعران معاصر کشورمان متولد روستای فرودشت تنکابن و صاحب آثاری همچون دری به خانه خورشید

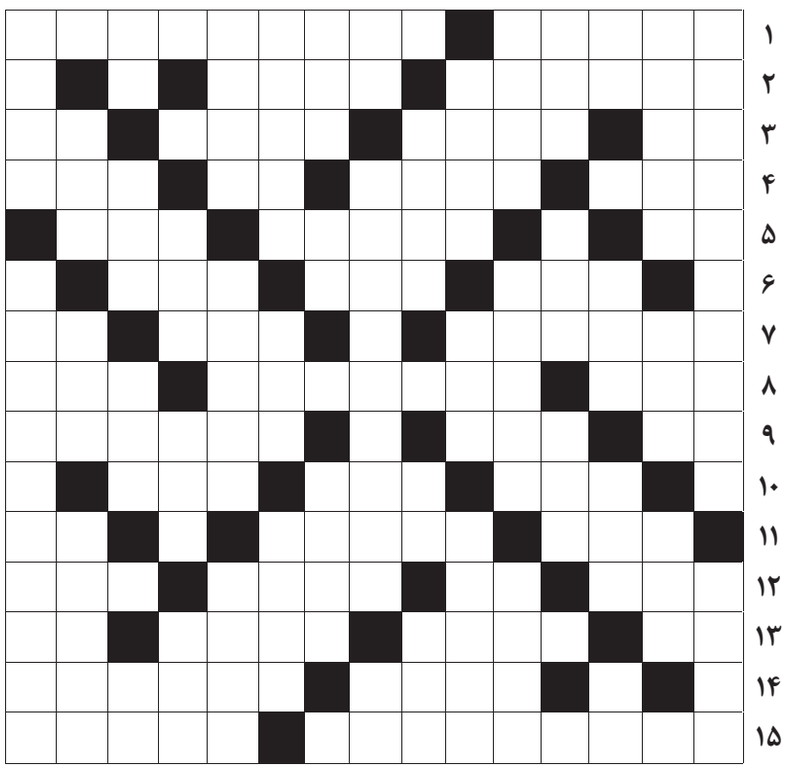

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۹	۵				
						۳	۷	۹
۸		۳	۶					
۲						۱		۷
	۶				۵			
	۵			۱	۷		۴	۸
۶		۲						
						۸	۹	
			۱	۳				

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۱۶۲

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	خ	ی	م	ه	ش	ب	ب	ا	ز	ی	ن			س	ا
۲	و	ل		ر	و	ا		ر	ا	س		ه	ر	و	ب
۳	ا		د	ا	ی	ر		ب	د	ق	و	ل		د	ا
۴	ب	ل	ا		د	ا	غ		گ	ا	ر	ا	ز		ب
۵	گ	ا	ر	ی		ن	ا	د	ا	ن		ن	م	ی	
۶	ز		ا	م	ن		ر	ز	ه		م	ق	ت	و	ل
۷		م		ن	ب	ا		م		چ	ا	ل	ی	ز	
۸	ر	س	م		ی	ش	م		ل	و	س		ک		ر
۹		ت	ب	ا	ر	ک		ر		ش	ا	د			ا
۱۰	م	ق	ا	ل	ه		ت	چ	ر		ژ	ل	ه		د
۱۱	ک	ل	ن	ی		ک	ر	ب	ل	ا		و	ا	ف	ی
۱۲	ا		ی	ا	خ	ت	ه		ه	ب	ه		د	ن	ا
۱۳	ن	ت		ف	ر	ا	ب	ر		ر	ا	ق	م		ت
۱۴	ی	ل	ه		ک	ب	ا	ب		ا	ک	و		م	و
۱۵	ک	ف	ا	ل		ت	ر	ا	ن	ز	ی	س	ت	و	ر